

واکاوی طواری دادرسی در مرحله تجدید نظر

سیده مرضیه حسینی کردی

کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائمشهر

چکیده

مرحله تجدید نظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می‌باشد. این مرحله نیز همانند مرحله بدوی ظرف زمانی متعارفی را در بر می‌گیرد و به منظور دادرسی عادلانه باید مقررات مربوط به تجمیع دعاوی و طرح دعاوی مرتبط در این دادگاه نیز همانند مرجع بدوی عمل شود و دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند این مقررات را در خصوص موارد مذکور نادیده بگیرد و به هر عنوان از رسیدگی به دعاوی ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است. سرباز زند و اظهار نظر نکند. لازم است نظریه ای کلی در خصوص امکان طرح دعاوی طاری در مرحله تجدید نظر ارایه شود. برای اقامه دعاوی طاری در مرحله تجدید نظر نه تنها ارتباط کامل میان دعاوی طاری با دعاوی اصلی شرط است. موضوع دعاوی طاری باید از اموری باشد که ادعای جدید محسوب نمی‌شود. با توجه به پراکندگی و تعدد مقررات و قواعد مربوط به طرح برخی دعاوی که ابتدا به ساکن می‌تواند در تجدید نظر مطرح شود و اینکه ظاهر و اصل بر عدم پذیرش دعاوی بدوی در تجدید نظر است، نیاز است قواعدی اختصاصی و در فصلی از آیین دادرسی مدنی به بیان مقررات مربوطه به این موضوع پرداخته شود به نحوی که ابهامات موجود در مورد مبانی ماهیت ضوابط طرح این دعاوی، قلمرو حاکمیت و شیوه دادرسی آن در این مرحله از دادرسی را برطرف سازد. در نوشتار حاضر به صورت توصیفی-تحلیلی به بررسی طواری دادرسی در مرحله تجدید نظر پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: دادرسی، تجدیدنظر، دعاوی طاری، آیین دادرسی مدنی.

مقدمه

مقررات قانون آیین دادرسی مدنی در جهت تضمین و حفظ حقوق افراد جامعه وضع گردیده اند؛ به نحوی که بدون وجود این مقررات اثبات حق و اعاده آن امکان پذیر نمی باشد. بر این اساس قانون گذار به صاحب حق این اختیار را داده تا در مواردی که حقوق آنها مورد تجاوز یا تعدی قرار گرفته است به مراجع قضایی مراجعه نموده و با اقامه دعوی اسباب اعاده حقوق خویش را فراهم نماید. البته این حق مراجعه به مراجع قضایی جهت احقاق حق زمانی ایجاد می شود که اولاً: حقی به صورت واقعی یا حسب ادعا وجود داشته باشد و ثانیاً، این حق مورد تجاوز با انکار واقع شده باشد و تنها در این صورت است که مدعی می تواند با تقدیم دادخواست اقامه دعوی نماید، تقدیم دادخواست دادگاه را مکلف می نماید تا به موضوع دعوی با توجه به ادله و دفاعیات ارائه شده و با لحاظ ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م که وی را مجاز می نماید در جهت کشف حقیقت اقدامات لازم را انجام دهد، به موضوع دعوی رسیدگی نموده و با صدور حکم فصل خصومت نماید و نمی تواند به بهانه های مختلف از رسیدگی به دعوی خودداری نموده و با اسباب اطاله دادرسی فراهم آورد. این تکلیف دادگاه که به منظور تسریع در رسیدگی برای صدور حکم و نهایتاً فصل خصومت مقرر گردیده است جزء قواعد آمره مربوط به نظم دادگستری می باشد به همین منظور قانون گذار برای تخلف از این تکلیف ضمانت اجرای کیفری در نظر گرفته است (ماده ۵۹۷ ق.م.ا) تسریع در رسیدگی بدون هیچ گونه تأخیر و تعلل مستلزم این است که دادگاه در مقابل یک دادرسی ساده و عاری از هرگونه طواری قرار گیرد که در این صورت با انجام یک رسیدگی ساده، جریان دادرسی به صدور حکم منتهی می گردد. در حالی که امروزه با توجه به پیچیدگی های که در دعاوی به وجود آمده و همچنین اختیاراتی که قانون گذار برای اصحاب دعوی نسبت به جریان دادرسی و دعوی قائل شده است به نحوی که به آنها این امکان را داده که به طرق مختلف جریان دادرسی را به تأخیر انداخته توقیف و یا زائل نمایند می تواند گفت علی الاصول در تمام دعاوی حدوث طواری دادرسی قابل تصور می باشد. ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی در تعریف دعاوی طاری می گوید: هر دعوی که در اثنای رسیدگی به دعاوی دیگر از طرف خواهان یا خوانده با شخص ثالث یا از طرف متداعیین اصلی بر ثالث اقامه شود، دعاوی طاری نامیده می شود. قانون گذار ایران ابتدا در ماده ۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی این دعاوی را تعریف نموده است و سپس در بخش های مختلف و جداگانه ای متعرض هر یک شده و مقرراتی را وضع نموده است. دعاوی طاری جزء طواری دادرسی دعاوی اصلی هستند دعاوی که بر جریان دادرسی عارض شده و حسب مورد فرآیند رسیدگی به دعا را پیچیده طولانی و دشوار می نمایند حقوقدانان نیز در پیروی از این سنت عموماً دعاوی طاری را به صورت جداگانه و بدون توجه به عمومات و مشترکات این دسته از دعاوی نقد و بررسی نموده اند. این روش هر چند فاقد ایراد اساسی می باشد اما موجب می شود دعاوی که از یک مبنا سرچشمه گرفته و دارای قواعد مشترکی می باشند به مانند جزیره ای جداگانه از یکدیگر نگریسته شده و در نتیجه بعضی از مسائل مشترک آنان مغفول مانده و به طور کامل تبیین نگردد. علاوه بر این هنگامی که شروع به بررسی دعاوی طاری از منظر مبانی و مشترکات صورت گیرد اشراف بهتری از مقررات اختصاصی حاکم بر این دعاوی حاصل می گردد رسیدگی دادگاه تجدید نظر جدا و مستقل از دادرسی نخستین است. اصول و قواعد اقتضاء میکند طرفین این دعا نیز همان حقوق و اختیاراتی که در دادرسی بدوی داشته در این مرحله نیز داشته باشند. بنابر این تجدید نظر خواه می تواند دعاوی خود را تا پایان مهلت تجدید نظر خواهی تغییر داده با دعاوی اضافی در همان محدوده انتقالی که مستلزم نقض دادنامه بدوی است مطرح سازد زیرا همان گونه که خواهان در دادرسی نخستین می تواند دعاوی خود را تغییر دهد. باید تجدید نظر خواه نیز حق داشته باشد در صورت لزوم دعاوی تجدید نظر خواهی خود را اصلاح و تکمیل نماید. مرحله تجدید نظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می باشد و این مرحله نیز باید در ظرف زمانی متعارف انجام گیرد و به منظور دادرسی عادلانه باید به مقررات مربوط به تجمیع دعاوی و طرح دعاوی مرتبط در دادگاه تجدید نظر همانند دادگاه بدوی عمل نمود. دادگاه تجدید نظر نمی تواند این مقررات را نادیده گیرد و به هر عنوان از رسیدگی به دعاوی

ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است سرباز زند و اظهار نظر ننماید. در حقیقت اگر به ظاهر تعاریف فوق پایبند باشیم و معیار طاری تلقی شدن دعوی را صرفاً طرح آن در ضمن یک دادرسی دیگر بدانیم، برای طاری تلقی شدن دعوی طرح آن در جریان رسیدگی به دعوی اصلی کفایت می‌کند. فارغ از اینکه با دعوی اصلی اتحاد منشأ یا ارتباط داشته یا نداشته باشد؛ نتیجه ای غیر منطقی که باعث گسترده شدن بیش از حد دامنه دعوی طاری و زمینه ساز بی نظمی در دادرسی خواهد شد. برخی حقوقدانان ضمن التفات کافی به شرط اتحاد منشأ و ارتباط دعوی طاری را این گونه تعریف کرده اند هر دعوی که در اثنای دعوی مطروحه در دادگستری از طرف متداعیین علیه یکدیگر و با متداعیین و ثالث بر یکدیگر اقامه و با دعوی اصلی متحد المنشأ و یا مرتبط باشد دعوی طاری نامیده می شود (واحدی، ۱۳۷۰، ص ۷)

مرحله تجدید نظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می‌باشد و این مرحله نیز باید در ظرف زمانی متعارف انجام گیرد و به منظور دادرسی عادلانه باید به مقررات مربوط به تجمیع دعوی و طرح دعوی مرتبط در دادگاه تجدید نظر همانند دادگاه بدوی عمل نمود. دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند این مقررات را نادیده گیرد و به هر عنوان از رسیدگی به فوق عدول شود آثاری از جمله طرح برخی طواری دادرسی به تبع دعوی بدوی طاری مطرح شده در مرحله تجدید نظر؛ مانند درخواست تأمین خواسته و درخواست دادرسی فوری از دادگاه تجدید نظر و رسیدگی ابتدایی این دادگاه به دعوی اعسار در دعوی مدنظر و همچنین تجمیع و تأثیر متقابلی که دعوی اصلی و بدوی مطروحه بر یکدیگر در رسیدگی توأمان به آنها وجود دارد و نتایج آن می‌تواند موجب توجیه تجویز مقنن در رسیدگی ابتدایی دادگاه تجدید نظر باشد. عده ای عقیده دارند که بهتر است دادگاه تجدید نظر هر دو دعوی تجدید نظر و طاری اظهار نظر نشده را تعیین تکلیف کند و به آن توأمان رسیدگی نماید (شکوهی زاده، رضا و عربیان، اصغر، ۱۳۹۷، ص ۱۳۹).

مبحث اول: اعاده دادرسی (طاری) و تجدید نظر

اعاده دادرسی بر دو قسم است: ۱- اصلی ۲- طاری اعاده دادرسی اصلی است در صورتی که درخواست. کننده اعاده دادرسی مستقلاً درخواست اعاده دادرسی نماید. و طاری است وقتی که در اثنای دادرسی حکم به طور دلیل ابراز و محکوم علیه که حکم در مقابل او ابراز شده نسبت به آن درخواست اعاده دادرسی نماید. (ماده ۵۹۸ از قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸/۶/۲۵)

تجدید نظر راهکاری است که برای جبران اشتباهات دادگاه بدوی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین تمام آنچه در مرحله بدوی مورد رسیدگی قرار گرفته به مرحله تجدید نظر منتقل و مورد قضاوت دوباره قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر دعوا به میزانی که در مرحله بدوی رسیدگی شده حداکثر جولانگاه رسیدگی است که دادرسان درجه بالاتر میتوانند در آن به عمل آورند (متین دفتری ۱۳۸۸: ۱۳۹) بدیهی است که در این مرحله ابراز ادعاهای جدید که در مرحله بدوی مورد رسیدگی قرار نگرفته با مینای وضع حق تجدید نظر در تضاد است.

گفتار اول: مرحله تجدید نظر خواهی

در اینکه خواهان به موجب ماده ۹۸ ق.آ.د.م می‌تواند امر موضوعی ارائه شده خود را در مرحله نخستین تغییر دهد تردیدی وجود ندارد با وجود این هنگامی که او یا خوانده در مرحله تجدید نظر در مقام تجدید نظر خواه عمل می نمایند در اینکه میتوانند امر موضوعی دعوی تجدید نظر را نیز تغییر دهند یا که خیر ممکن است استدلال شود از آن جایی که اختیارات اعطایی در ماده ۹۸ ق.آ.د.م ناظر به مرحله رسیدگی نخستین است و چنین حقی برای تجدید نظر خواه در قانون پیش بینی

نشده است و همچنین اینکه رسیدگی نخستین به مقاطع متعددی تقسیم می‌شود و یکی از مهم‌ترین این مقاطع جلسه اولین رسیدگی است که در مرحله تجدید نظر چنین مقطعی اساساً وجود ندارد.^۱ تجدید نظر خواه در این مرحله چنین حقی ندارد.

بند اول: حدود موضوع دعوا تجدید نظر خواهی

از دید تحلیلی تغییر امر موضوعی مطرح شده در مرحله بدوی، در مرحله تجدید نظر غیر ممکن است زیرا با صدور رای بدوی، دادرسی بدوی به پایان رسیده و مرحله تجدید نظر مرحله ای جدا و مجزا از مرحله بدوی محسوب و امر موضوعی مرحله نخستین بدون هیچ گونه تغییری به این مرحله منتقل می‌شود.

خواسته دعوا در مرحله تجدید نظر، محدود به رسیدگی دوباره به امر موضوعی مطرح و رسیدگی شده در مرحله بدوی، که بدون هیچ گونه تغییری به مرحله تجدید نظر منتقل می‌گردد، می‌باشد^۲ لذا دادرسی نمی‌تواند از حدود این امر موضوعی فراتر رفته یا کمتر از آن رسیدگی کند. از همین رو پذیرش ادعای جدید از جمله در قالب خواسته جدید تغییر جهت دعوا و یا تغییر اصحاب دعوا بدوی علی‌القاعده در این مرحله منتفی است و طرفین دعوا نمی‌تواند امر موضوعی جدیدی در این مرحله فراتر از محدوده انتقالی مطرح نمایند.^۳

مرحله تجدید نظر همچون سایر مراحل دادرسی دارای موضوع است امر موضوعی این مرحله از دادرسی مجموع امر موضوعی و حکمی دادرسی نخستین است و خواسته تجدید نظر خواه، رسیدگی دوباره به موضوعات و ادعاها و ادله مرحله نخستین میباشد جهات تجدید نظر خواهی محدود به موارد برشمرده شده در ماده ۳۸۴ ق.آ.د.م است و طرفین این مرحله از دادرسی علی‌القاعده همان اصحاب دعوا نخستین هستند.

بند دوم: ارائه دلیل جدید در مرحله تجدید نظر دعاوی مدنی

ارائه دلیل جدید در مرحله تجدید نظر بر خلاف ادعای جدید تعارضی با اصل رسیدگی دو مرحله ای ندارد. علیرغم اینکه ضابطه جدید دانستن دلیل در قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت روشن نشده است لکن از توجه به نحوه وضع برخی مواد قانون فوق، دو معیار متفاوت قابل احراز است. ممکن است با اتکا به بند «ج» ماده ۳۴۸ و مواد ۹۶، ۲۱۹ و ۲۲۰ مفهومی محدود از دلیل جدید ارائه کرد و آن را عبارت از دلیلی دانست که در دادرسی بدوی ابراز نشده باشد. بر این اساس دلایلی که با وجود ابراز به هر علتی مورد ارزیابی دادگاه بدوی قرار نگرفته اند. در مرحله تجدید نظر جدید تلقی نمی‌شوند مطابق دیدگاه دوم که رویه قضایی هم بدان تمایل دارد کلیه دلایلی که به هر علتی مورد ارزیابی دادگاه بدوی قرار نگرفته اند در قالب دلیل جدید در مرحله تجدید نظر قابل ارائه هستند. بدیهی است که در این مرحله ابراز ادعاهای جدید که در مرحله بدوی مورد رسیدگی قرار نگرفته با مبنای وضع حق تجدید نظر در تضاد است.

بند سوم: مبنای تجمیع دعاوی

^۱ شیوه رسیدگی به دو نوع عادی و اختصاری تفکیک می‌شود. در شیوه رسیدگی عادی معمولاً جلسه رسیدگی تشکیل نمی‌شود و تبادل لوابیح جایگزین آن می‌شود ولی در شیوه اختصاری دادرسی مکلف است در صورتی که مقدمات دادرسی فراهم باشد جلسه دادرسی برگزار کند. در مرحله تجدید نظر دادگاه تکلیفی به تشکیل جلسه دادرسی جز در موارد لزوم ندارد.

^۲ مطابق ماده ۳۴۹ ق.آ.د.م: مرجع تجدید نظر فقط به آنچه که مورد تجدید نظر خواهی است و در مرحله نخستین مورد حکم قرار گرفته است رسیدگی می‌نماید در ماده ۳۶۲ این قانون نیز ادعای جدید در مرحله تجدید نظر غیر قابل استماع اعلام گردیده است.

^۳ یادآور می‌شویم مطابق ماده ۵۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه طرفین برای توجیه ادعاهای مطرح شده در مرحله نخستین علاوه بر ارائه اسناد و دلایل جدید می‌توانند به جهات جدید نیز استناد نمایند.

بررسی ماهیت راهکارهایی که قانونگذار در قالب قواعد رسیدگی‌های توأمان به دعاوی مرتبط پیش بینی نموده، به دادرس کمک خواهد کرد تا با شناخت درست و صحیح موارد رسیدگی‌های توأمان از یک طرف اصل استقلال دعاوی را رعایت کند و از سوی دیگر با انجام رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط یک دادرسی عادلانه را تضمین کند (باقری، ۱۳۸۹: ۲۷)

همانگونه که گفته شده فواید و مزایای ادغام دعاوی طاری با اصلی به حدی است که تجمیع این دعاوی در جهت پرهیز از صدور احکام متعارض و متناقض به عنوان یکی از اصول کلی دادرسی فراملی پذیرفته شده است (غمامی و محسنی، ۱۳۸۶: ۱۰۶)

این پذیرش و تجویز رسیدگی همزمان به دعاوی متعدد میان طرفین قاعده ای را به وجود آورده که حسب آن بایستی تمام موضوعات مورد اختلاف طرفین دعوی به صورت کامل و نهایی و در یک جا حل و فصل شده و از هر گونه تعدد و انشعابی که دعاوی حقوقی متعدد راجع به رابطه حقوقی واحد را از یکدیگر جدا میکند اجتناب شود و حتی اگر در این رابطه، افراد دیگری نسبت به همین موضوع ادعاهایی داشته باشند به آنها نیز توأمان رسیدگی شود. البته ماهیت دعاوی مرتبط، تأسیس مستقل از دعاوی طاری در نظام حقوقی ایران می‌باشد؛ بدین معنا که قواعد دعاوی مرتبط بر قواعد دعاوی طاری حاکم بوده و دایره شمول آن را توسعه می‌دهد لیکن مبانی هر دو که جلوگیری از صدور آرای معارض، اتلاف وقت و هزینه طرفین و مراجع رسیدگی ارتباط مؤثر آنها بر دعاوی اصلی می‌باشد بین آنها پیوند برقرار می‌کند.

قانونگذار با مقرر ساختن رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط در یک دادگاه بر فرض طرح دعاوی مختلف الاطراف به طور موازی توجه نموده است و خود را فارغ از موارد توارد دعاوی دانسته و تحت عنوان ورود و جلب شخص ثالث تکلیف مواردی را بیان کرده که دعوایی توسط اطراف اصلی یا اطراف نخستین یا حتی تجدید نظر مطرح شده و در جریان دادرسی به دلیل ربط دخالت شخص ثالث با دعوای مطرح شده پای او را به آن دعوی باز کند (حسینی، ۱۳۸۰: ۳۳)

از سویی، هر چند شرط رعایت صلاحیت در آیین دادرسی مدنی برای رسیدگی توأمان، شرط وجود صلاحیت ذاتی است و عدول از صلاحیت محلی دادگاه در دعاوی طاری امری طبیعی است، لیکن در تجمیع دعاوی مرتبط مقتن در مواردی استثنایی حتی از صلاحیت ذاتی عدول نموده و در خصوص طرح بدوی دعاوی در مرجع و مرحله تجدید نظر به علت مصلحت و فلسفه و فایده بزرگتر، صلاحیت را زیر پا گذاشته و حکم بر تجویز رسیدگی برخی از دعاوی به صورت ابتدایی و در مرحله تجدید نظر صادر نموده است.

بند چهارم: موارد تجمیع دعاوی

موارد چندگانه ای را که مقتن تجمیع دعاوی مرتبط در دادگاه واحد را تجویز نموده می‌توان در چند دسته در قانون آیین دادرسی مدنی مشاهده نمود:

۱- در رابطه با لزوم طرح دعاوی مرتبط از ابتداء با یک دادخواست و بالنتیجه رسیدگی به آن در یک دادگاه می‌توان از ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی استفاده و به آن استناد نمود. طبق مفهوم مخالف قسمت اول این ماده دعاوی متعدد را که منشأ و مبنای آنها یکی است، به لحاظ ارتباطی که با هم دارند می‌توان به موجب یک دادخواست و در یک دادگاه رسیدگی نمود. حتی اگر منشأ و مبنای دعاوی نیز یکی نباشد به شرط آنکه دعاوی مذکور به نحوی به هم مرتبط بوده که دادگاه بتواند به تمام آنها در ضمن یک دادرسی رسیدگی نماید طبق قسمت دوم این ماده می‌توان در ضمن یک دادرسی و با یک دادخواست و در یک دادگاه رسیدگی شود (کریمی، ۱۳۷۷: ۸۶)

مقتن در ماده ۱۰۳ قانون نیز تکلیف دادگاه را در رسیدگی به دعاوی مرتبط تعیین نموده است که در این ماده نیز رعایت قاعده تجمیع در مراجعی است که از یک صنف نوع و درجه هستند (باقری، ۱۳۸۹: ۸۷).

۲- در رابطه با دعاوی طاری ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته که چنانچه این دعاوی نیز با دعوای اصلی ناشی از یک منشأ و یا در ارتباط کامل باشد بایستی در یک دادگاه و به نحو تجمیعی رسیدگی شود.

3- در رابطه با تعدادی از دعاوی طاری و همچنین تعدادی دیگر از دعاوی مقنن به نحو استثنایی تجویز رسیدگی به آنها را به صورت ابتدایی در مرحله تجدید نظر صادر نموده است که شرح آن گذشت. در این موارد با وجود شرایطی که بایستی موجود باشد دادگاه تجدید نظر بایستی توأمان با دعاوی اصلی که تجدید نظر خواهی است به این دعاوی نیز رسیدگی نماید پذیرش این گونه دعاوی در حالی است که اکثراً نه تنها در جریان رسیدگی به دعاوی اصلی مطرح می شود، بلکه طرح آنها اتفاقی بوده و معمولاً تصمیم گیری نسبت به دعاوی تجدید نظر خواهی منوط به روشن شدن نتیجه دعاوی مزبور می باشد. لذا علی القاعده بایستی در رأی واحد تکلیف آنها مشخص شود. اثری که این موضوع دارد این است که هر چند توأم نمودن دعاوی موجب نمی شود که هر یک از دعاوی استقلال خود را از دست بدهند لیکن چنانچه مخالفت رأی با قانون نتیجه توأم نمودن دعاوی مزبور باشد، مرجع شکایت از رأی (در صورت قابلیت اعتراض) حسب مورد نسبت به فسخ یا نقض رأی مزبور اقدام خواهد نمود (شمس، ۱۳۸۶: ۵۵)

از طرفی، توأم و تجمیع نکردن دعاوی ای که با شرایط قانونی در مرجع تجدید نظر و با تجویز مقنن مطرح شده است و عدم صدور رأی واحد نسبت به هر دو دعوی و تفکیک نمودن آنها بدون استدلال و توجه قانونی و منطقی از سوی مرجع تجدید نظر تخلف انتظامی محسوب می شود. همانگونه که دادگاه انتظامی قضات در حکم شماره ۳۵ و ۳۴ - ۱۳۷۵/۳/۱۶ بیان داشته «...: درست است که قاضی محکمه به موجب ماده ۱۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۱۰۳ کنونی) مکلف به رسیدگی توأم نگردیده است و این امر ظاهراً اختیاری است اما با توجه به قسمت اخیر این ماده اختیار مذکور به طور دلخواه نیست. (مدنی، سیدجلال الدین؛ ۱۳۷۵، ۲۲۷)

سؤالی که مطرح است این است که آیا صدور حکم در دعاوی مورد نظر (اصلی و تبعی یا طاری) با هم ملازمه دارند یا خیر؟ در قوانین ما نص خاصی در این مورد وجود ندارد اما با استفاده از قواعد کلی دعاوی مرتبط می توان گفت از آنجا که هدف از رسیدگی توأم به دعاوی مرتبط مشخص کردن تکلیف این گونه دعاوی ضمنی یک دادرسی است و مرجع رسیدگی ختم دادرسی را در این گونه پرونده ها اعلام می کند در واقع، خاتمه دادرسی در تمامی دعاوی مرتبط را اعلام کرده است و مکلف است در تمام آنها مبادرت به انشاء رأی نماید. بنابراین مرجع رسیدگی ضمن یک رأی تکلیف دعاوی متعدد را به طور مجزا مشخص می کند. البته گاهی ممکن است دعاوی طاری در مرجع بدوی مطرح بوده لیکن دادگاه بدوی از آن غافل شده و تنها نسبت به دعاوی اصلی اظهار نظر ماهوی کرده و با همین وضعیت پرونده در دادگاه تجدید نظر با تجدید نظر خواهی در مورد اصل موضوع مطرح شده باشد. در اینجا نیز حتی عده ای عقیده دارند که بهتر است دادگاه تجدید نظر هر دو دعوی تجدید نظر و طاری اظهار نظر نشده را تعیین تکلیف کند و به آن توأم رسیدگی نماید (طیبه، ۱۳۸۶: ۱۳۹)

پس در فرضی که موضوع تفکیک دعاوی طاری و اصلی مطرح است باید دادگاه استدلال کند، هر چند دعاوی مطروحه از جانب ثالث دارای ارتباط با دعاوی اصلی است و از این جهت طاری تلقی می گردد ولی بنا به اجازه حاصله از این ماده دعاوی ورود ثالث از دعاوی اصلی تفکیک می گردد. البته اشکال در این است که وضعیت مزبور در مرحله بدوی ممکن است بدون هیچگونه تعارض و ایرادی فراهم شود لیکن پیش بینی این وضعیت در مرحله تجدید نظر کمی مشکل بوده و به لحاظ ممنوعیت های قانونی دادگاه تجدید نظر در رسیدگی بدوی تفکیک دعاوی مورد نظر عقیده درستی به نظر نمی رسد. گرچه عملاً رویه دادگاه های تجدید نظر در صورت وجود چنین روزه ای برای تفکیک پرونده مورد نظر را جهت رسیدگی ابتدایی به دادگاه بدوی ارسال می نمایند. البته از این تفکیک دعاوی همانگونه که گفته شده تا حد امکان باید خودداری کرد؛ زیرا باعث تحمیل زحمت ها و هزینه هایی می شود؛ مانند هزینه تفکیک پرونده تشکیل پرونده های متعدد و صرف وقت دفتر جهت امر تفکیک و همچنین افزایش پرونده های وارد شده به دادگاه (مقصودپور، رسول، ۱۳۹۱: ۱۹).

نتیجه اینکه مرحله تجدید نظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می باشد و این مرحله نیز باید در ظرف زمانی متعارف انجام گیرد و به منظور دادرسی عادلانه باید به مقررات مربوط به تجمیع دعاوی و طرح دعاوی مرتبط در دادگاه تجدید نظر همانند دادگاه بدوی عمل نمود. دادگاه تجدید نظر نمی تواند این مقررات را نادیده گیرد و به هر عنوان از

رسیدگی به دعاوی ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است سرباز زند و اظهار نظر ننماید.

گفتار دوم: تأثیر دعوی اصلی تجدید نظر و دعوی بدوی طاری مطروحه بر یکدیگر

طرح بدوی دعوی در مرحله تجدید نظر و رسیدگی توأمان در دعوی با یکدیگر، طبعاً اثراتی بر همدیگر دارند. برخی از این تأثیرات در ضمن مباحث مطروحه در هر دعا و در مطالب سابق بیان شد. البته این تأثیر در جایی است که بیش از یک دعا مطرح باشد؛ یعنی جایی که علاوه بر دعوی اصلی تجدید نظر خواهی دعوی تحت عنوان ورود یا جلب طاری مطرح شده باشد. بدیهی است، به دلیل ارتباط و یا وحدت منشأ و یا تأثیری که دعوی اصلی تجدید نظر و دعوی ابتدایی مطرح شده بر هم دارند. طواری این دعاوی بر یکدیگر آثار متقابلی دارند که مهم ترین آنها را به اجمال بررسی می‌کنیم.

گفتار سوم: درخواست صدور دستور موقت (دادرسی فوری) از دادگاه تجدید نظر

در حالتی که دادگاه تجدید نظر در دعاوی ای که می‌تواند ابتدائاً رسیدگی نماید، مواجه با درخواست دستور موقت شود، مثلاً چنانچه وارد ثالث در مرحله تجدید نظر چنین درخواستی را مطرح کند. بدیهی است که دادگاه تجدید نظر که به اصل موضوع رسیدگی می‌کند صالح به رسیدگی است. اکنون سؤال اینجاست که اگر دادگاه تجدید نظر در مقام تجدید نظر خواهی از رأی نخستین رسیدگی نموده باشد و درخواست دستور موقت مطرح گردد، آیا این مرجع می‌تواند در خواست دستور موقت صادر نماید؟ اگرچه در بادی امر شاید به نظر برسد که مقررات مواد ۳۱۱ تا ۳۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به مرحله نخستین است باید آن را وارد مورد اغلب دانست نیز با توجه به نبودن منبع، قانونی و نیز اطلاق ماده ۳۱۰ قانون باید درخواست موقت و صدور آن را از دادگاه تجدید نظر مجاز دانست (شمس، ۱۳۸۶: ۳۸۸)

از سوی دیگر در مواد مربوطه (۳۱۰ تا ۳۲۵) نه تنها ممنوعیتی برای این مرجع وجود ندارد و مواد مذکور کلی و مطلق اند بلکه علاوه بر آن مقررات حاکم بر نحوه رسیدگی تجدید نظر خواهی و دادگاه تجدید نظر به گونه ای است که نه تنها امکان رسیدگی به دستور موقت در این مرجع نفی نمی‌گردد، بلکه از برخی مواد آن می‌توان وجود مجوز را استنباط نمود. ماده ۳۵۶ این قانون، مقررات حاکم بر دادرسی بدوی را در مرحله تجدید نظر نیز جاری می‌داند (فلاح، ۱۳۸۹: ۲۰۱)

لذا از ظاهر ماده ۳۱۱ استنباط می‌شود که اگر پرونده در مرجع تجدید نظر در حال رسیدگی است، درخواست دستور موقت نیز در همان مرجع قابل طرح است (زراعت، ۱۳۸۴: ۱۰۲۲)

البته نظریه مخالف نیز مبنی بر ممنوعیت طرح موضوع در دادگاه تجدید نظر وجود دارد. طبق این نظر علاوه بر ممنوعیت رسیدگی در مرحله بالاتر قبل از مرحله بدوی موضوع ماده ۷ قانون آیین دادرسی و علاوه بر اینکه در مقررات سابق آیین دادرسی مدنی، ماده ۷۸۶ آن قانون پیش بینی کرده بود که دستور موقت قابل اعتراض نیست، لیکن اگر از دادگاه نخستین صادر شده باشد و در مدت مقرر برای سایر قرارها قابل پژوهش است و این مستند در قانون جدید نیست که از ماده مزبور صلاحیت دادگاه تجدید نظر در صدور دستور موقت برداشت می‌گردید ولی در حال حاضر موضوع مسکوت مانده است. با توجه به اینکه مبحث دادرسی فوری قبل از مبحث تجدید نظر در قانون آیین دادرسی آمده است و در مبحث تجدید نظر به دادرسی فوری اشاره نشده است و نیز در ماده ۳۱۸ قانون مزبور، آمده است که پس از صدور دستور موقت، در صورتی که از قبل اقامه دعوی نشده باشد، درخواست کننده ظرف بیست روز از تاریخ صدور دستور موقت به منظور اثبات دعوی خود به دادگاه صالح مراجعه و دادخواست خود را تقدیم نماید منظور از دادگاه صالح دادگاه بدوی است؛ زیرا به دادگاه تجدید نظر نمی‌توان از ابتداء دادخواست داد به علاوه در ماده ۳۵۲ قانون مذکور، دستور موقت ضمن تجدید نظر خواهی از اصل دعوی قابل اعتراض است لذا برای حفظ قابل اعتراض بودن آن دادگاه بدوی باید آن را صادر کند. بنابراین دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند دستور موقت صادر نماید (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۸: ۷۳۳)

علاوه بر اطلاق کلمه دادگاه در ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی که شامل دادگاه بدوی و تجدید نظر می‌شود و عدم ممنوعیت پذیرش موضوع در مرجع تجدید نظر، با توجه به رسیدگی شکلی و ماهوی این دادگاه و توجهاً به مفاد ماده ۳۵۶

همان قانون از باب رعایت مقررات بدوی در مرحله تجدید نظر و اینکه در قانون در خصوص دستور موقت در مرحله تجدید نظر ترتیب دیگری مقرر نگردیده است و از سویی تقدم و تأخر مباحث آیین دادرسی مدنی نمی تواند دلیلی بر جواز یا عدم جواز صدور دستور موقت در مرحله تجدید نظر باشد و ماده ۳۱۸ آن قانون نیز مربوط به زمانی است که دستور موقت قبل از اقامه دعوی صادر شود و شامل مواردی که دعوی در جریان رسیدگی است نمی‌شود، و در مواردی که دعوا در مرحله تجدید نظر است دیگر این موضع مطرح نیست که خواهان ظرف چه مدت در مورد اصل دعوی دادخواست بدهد. ماده ۳۲۵ قانون هم در مواردی است که در مرحله بدوی دستور موقت صادر شود و چنانچه در مرحله تجدید نظر چنین اقدامی صورت بگیرد دستور موقت صادره مزبور قطعی است، لذا دادگاه تجدید نظر می‌تواند اقدام به صدور دستور موقت و دادرسی فوری نماید.

کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضائیه نیز با اعلام اینکه اگرچه مواد ۳۱۱ و ۳۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی ناظر به صلاحیت محاکم بدوی است اما نمی‌توان از آن نفی صلاحیت محاکم تجدید نظر را در صدور دستور موقت استنباط نمود و اطلاق ماده ۳۱۰ مفهوم وسیع ماده ۳۵۶ قانون اجازه این امر را به این دادگاه صادر نموده صدور دستور موقت از سوی دادگاه تجدید نظر را جایز دانسته است (معاونت آموزش قوه قضائیه، همان: ۸)

همچنین، در همین موضوع اختلاف نظر دیگر در مورد تأیید دستور موقت از سوی رئیس حوزه قضایی است که جایی که دادگاه تجدید نظر مبادرت به صدور دستور موقت می‌نماید آیا تأیید مزبور نیاز است و اگر نیاز است رئیس حوزه قضایی چه کسی است؟ برخی تأیید مزبور را از سوی رئیس حوزه قضایی ضروری و شخص مزبور را نیز رئیس دادگستری مرکز استان اعلام نموده‌اند. برخی نیز بر عدم نیاز به تأیید دستور موقت از سوی مقام قضایی دیگر اظهار نظر نموده‌اند. برخی نیز به لزوم تأیید دستور موقت از سوی دادگاه تجدید نظر توسط رئیس کل دادگستری استان نظر داده‌اند. به نظر می‌رسد، همانگونه که کمیسیون آیین دادرسی مدنی معاونت آموزش قوه قضائیه نظر داده است (معاونت آموزش قوه قضائیه همان: ۲۵)

در صورتی که دستور موقت از ناحیه محاکم تجدید نظر با توجه به اطلاق ماده ۳۱۰ قانون آیین دادرسی مدنی صادر گردد اجرای آن نیازی به موافقت مقام قضایی دیگر مثلاً رئیس محاکم تجدید نظر استان ندارد؛ زیرا علی‌الاصول آرای صادره از محاکم تجدید نظر قطعی است و انگهی تبصره یک ماده ۳۲۵ قانون خاص حاکم بدوی و مشعر به تأیید رئیس حوزه قضایی است و نمی‌توان از مفاد آن وحدت ملاک استخراج نمود و در مورد محاکم تجدید نظر تسری داد به هر حال علیرغم اینکه قواعد پیش گفته و مطالب این بحث دلالت بر اجازه دادگاه تجدید نظر در صدور دستور موقت دارد، مناسب است که قانونگذار صراحتاً این موضوع را در مقررات مربوطه آیین دادرسی مدنی قید نماید. (داریوش، عباس ۱۳۹۴، ص ۱۴۲)

گفتار چهارم: جهات درخواست اعاده دادرسی

یکی دیگر از وجوه تمایز اعاده دادرسی در ماده ۱۷ ق. د.ع با اعاده دادرسی موضوع قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی جهات درخواست اعاده دادرسی می‌باشد در ماده ۱۷ قانونگذار از لفظ کلی "مدارک" بدون تعیین مصادیق آن به طور مطلق و عام استفاده نموده است. در این که لفظ مدارک بیانگر کدامیک از ادله اثبات دعوی در آیین دادرسی بوده محل تأمل است و آیا اینکه مدارک معادل لفظ "دلایل" قانونی باشد نیاز به بررسی جداگانه دارد اما آنچه که از ظاهر کلام قابل استفاده می‌باشد این است که لفظ مدارک اعم از ادله اثبات دعوی مصرح در قانون مدنی و دلایل مورد اشاره در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است هر چند که بعضی از اقسام ادله اثبات دعوی از جمله متمم در خصوص اشخاص حقوقی که اکثراً طرف شکایت در دیوان می‌باشند خروج موضوعی دارد.

علی‌الاحال لفظ مدارک اعم از جهات مذکور در ذیل ماده ۴۲۹ قانون فوق‌الذکر و ذیل ماده ۱۸ قانون مدنی می‌باشد. لذا می‌توان گفت بسیاری از مواردی که ممکن است زیر مجموعه دلایل قانونی قرار نگیرد در اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری مورد توجه قرار گیرد که البته این امر نیز نوعاً ممکن است تبعات سویی را نیز در پی داشته باشد بویژه با توسعه روز افزون وسایل رایانه‌ای و فن‌آوری‌های روز که ممکن است در ضبط تصویر از آن استفاده شود لذا بهتر بود که قانونگذار یا از لفظ

قانونی که در سایر قوانین رایج است استفاده می نمود یا عجلتاً مصادیق حصری و با حداقل تمثیلی مدارک را تعیین می نمود تا از اعمال سلیقه های شخصی ممانعت بعمل می آورد. (حسن زاده، مهدی، ۱۳۹۰، ۲۳)

بند اول: از حیث هزینه دادرسی

هر چند برخی دعاوی طاری به صورت ابتدایی و بدوی در دادگاه تجدید نظر مطرح می شود، این به معنای تکلیف خواهان و تقدیم کننده دادخواست این دعاوی به پرداخت هزینه دادرسی بر اساس مرحله بدوی نمی باشد بلکه به طور کلی در دعاوی ای هم که در مرحله تجدید نظر به صورت ابتدایی مطرح می شود، خواهان مکلف خواهد بود با توجه به نوع خواسته و میزان آن و نوع دعاوی مطروحه و بر اساس مرحله تجدید نظر اقدام به پرداخت هزینه دادرسی نماید.

بنابراین، در اینجا تجدید نظر بودن و مرحله عالی بودن بر دعاوی بدوی تأثیر گذاشته و هزینه دادرسی دعوی که قاعداً به لحاظ طرح بدوی آن بایستی وفق مقررات کمتر پرداخت می شد. به اندازه دعاوی اصلی که در تجدید نظر مطرح است پرداخت شود. پس اگر برای مثال در دعاوی ورود ثالث در مرحله تجدید نظر وارد ثالث مستقلاً حقی نسبت به خواسته بدوی داشته باشد و فرضاً خواسته اولیه مبلغ پنجاه میلیون ریال که خواهان بدوی مبلغ نهصد و پنجاه هزار ریال هزینه دادرسی پرداخت نموده در این مرحله وارد ثالث بایستی مبلغ یک میلیون و پانصد هزار ریال یعنی به مأخذ سه در صدو بیش از آنچه خواهان بدوی پرداخت کرده بپردازد.

بند دوم: از جهت تأثیر حکم اعسار از هزینه دادرسی در یکی از دعاوی

گاهی حکم اعساری که نسبت به یک دعوی صادر می شود محصور به آن دعوی نشده و دعاوی دیگر را نیز در بر می گیرد دو شرط وحدت خواننده در تمام دعاوی و وحدت زمان اقامه دعاوی را در این مورد حاکم دانسته اند. (متین دفتری، ۱۳۸۱: ۳۳۹) هر چند در قانون آیین دادرسی مدنی سابق دادخواست اعسار از هزینه مرحله تجدید نظر با فرجامی بایستی جداگانه اقامه می شد در قانون آیین دادرسی مدنی این دادخواست می تواند ضمن دادخواست. تجدید نظر یا فرجام هم تقدیم شود و یا به صورت جداگانه مطرح گردد (سماواتی، ۱۳۸۸: ۷۷)

در ماده ۵۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی، مقنن معافیت از هزینه دادرسی برای هر دعوی را منحصر به همان دعوی دانسته است و چنانچه دعاوی متعدد باشند خواهان را مکلف نموده که برای هر دعوی به طور جداگانه، دعوی اعسار مطرح کند و لیکن اگر نسبت به یک دعوی حکم بر اعسار صادر شود، این حکم نسبت به تمام مراحل مربوط به همان دعوی را معتبر دانسته است. گفته شده که این ماده ناظر به مواردی است که دعاوی متعدد در دادخواست های متعدد در یک شعبه یا شعب مختلف مطرح باشد. لیکن چنانچه دعاوی متعدد در یک دادخواست مطرح و ضمن دادخواست تقاضای اعسار نیز شده باشد. صدور یک حکم اعسار که ناظر بر همه دعاوی مطروحه در دادخواست باشد خواهان را از پرداخت هزینه دادرسی تمام دعاوی مطروحه در دادخواست معاف خواهد کرد. (مهاجری، ۱۳۸۷: ۳۹۵)

در مورد طرح دعوی طاری در مرحله تجدید نظر و تأثیر حکم اعسار در یکی از دعاوی، اتفاق نظر وجود ندارد. برخی معتقدند که دعاوی طاری مطروحه در تجدید نظر دعوایی جدید و جدا از دعاوی اصلی (تجدید نظر خواهی) می باشد و معافیت از اعسار صادره در دعوی اصلی فقط برای طرفین همان دعوی است ولی در دعاوی طاری مطرح شده اخیر شخص جدید وارد دعوی شده و لذا شامل ماده ۵۰۸ قانون آیین دادرسی مدنی نمی شود و از حکم اعسار قبل نمی تواند استفاده کند (مهاجری، ۱۳۸۷: ۳۹۶)

لیکن به نظر می رسد چون دعاوی طاری مطرح شده در مرحله تجدید نظر راجع به همان دعاوست طبق ماده ۵۰۸ قانون مذکور می تواند از معافیت حکم اعسار قبل استفاده کند. نظریه کمیسیون آیین دادرسی مدنی قوه قضائیه نیز مؤید همین نظر است. کمیسیون اظهار نظر نموده که با توجه به اینکه خواهان در دعوی اصلی از اعسار از هزینه دادرسی استفاده کرده است با صدور حکم اعسار نامبرده به نظر می رسد که در طواری دادرسی اصلی از جمله دعاوی طاری جلب ثالث نیز می تواند به استناد همان حکم از پرداخت هزینه دادرسی معاف شود. (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶: ۵۳۳)

شاید در تأیید و تقویت این نظر بتوان به ماده ۵۰۹ قانون نیز تمسک جست؛ زیرا در این ماده مقنن حکم اعساری را که در دعاوی متعددی که خواهان اقامه نموده و نسبت به یکی از آنها به نفع وی صادر شده است به شرط همزمانی طرح دعاوی متعدد مزبور نسبت به مابقی دعاوی نیز مؤثر دانسته است. بنابراین تأثیری که حکم اعسار و قبول معافیت خواهان یکی از دعاوی اصلی یا طاری مطروحه در موضوع مورد نظر نسبت به دیگر خواسته‌ها و دعاوی خصوصاً در زمانی که شرط هم زمانی طرح آنها وجود داشته باشد، ملموس می‌باشد. همانگونه که عده ای عقیده دارند حکم این ماده اعم است از اینکه مدعی اعسار دعوای خود را در یک دادخواست مطرح کند یا چند دادخواست، در یک دادگاه مطرح شده باشد یا در چند دادگاه دعاوی اصلی باشد یا طاری (زراعت، ۱۳۸۴: ۱۴۱۳) هر چند ظاهر ماده آن است که دعوای متعدد طرح شده در یک پرونده را بیان کند لیکن در رویه قضایی از این ظاهر عدول و در دعاوی طاری و اصلی مطرح شده خصوصاً در زمانی که توأمان اقامه شود، حکم ماده جاری می‌شود.

گفتار پنجم: رسیدگی به دعوی اعسار از هزینه دادرسی در دادگاه تجدید نظر

به تصریح ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی رسیدگی به دعاوی اعسار به طور کلی با دادگاهی است که صلاحیت رسیدگی نخستین به دعاوی اصلی را دارد یا ابتدائاً به آن رسیدگی نموده است. ظاهر ماده مزبور حاکی است که دعوی اعسار از هزینه دادرسی به طور کلی با دادگاه بدوی می‌باشد و از این ماده مسئولیت مطلق دادگاه بدوی به رسیدگی به دعاوی اعسار از هزینه دادرسی به دست می‌آید. (مهجری، ۱۳۸۷: ۱۲۵)

مقنن سپس در ماده ۵۰۵ همین قانون، مقرر نموده ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی ضمن درخواست نخستین یا تجدید نظر یا فرجام مطرح خواهد شد. طرح این ادعا به موجب دادخواست جداگانه نیز ممکن است اظهار نظر در مورد اعسار از هزینه تجدید نظر خواهی و یا فرجام خواهی با دادگاهی می‌باشد که رأی مورد درخواست تجدید نظر و یا فرجام را صادر نموده است. به نظر می‌رسد حکم مقرر در ماده ۲۴ قانون در مورد دادخواست فرجام با حکم مقرر در ذیل ماده ۵۰۵ قانون در تعارض است؛ زیرا عبارت به طور کلی در ماده ۲۴ دلالت دارد که اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجامی باید در دادگاه بدوی رسیدگی شود در حالی که ذیل ماده ۵۰۵ حاکی است. که اگر فرجام خواهی از رأی دادگاه تجدید نظر باشد رسیدگی به ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجامی با دادگاه تجدید نظر خواهد بود نه دادگاه بدوی.

لذا در امور مدنی اظهار نظر در مورد اعسار از هزینه تجدید نظر خواهی و یا فرجام خواهی با دادگاهی است که رأی مورد درخواست تجدید نظر و یا فرجام را صادر کرده بنابراین اگر دادگاه تجدید نظر حکم بر محکومیت صادر کرده باشد و از آن رأی فرجام خواهی شده و یا در شعب تشخیص درخواست رسیدگی شده باشد رسیدگی به ادعای اعسار در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان است که رأی قطعی را صادر کرده (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶: ۸۴۱)

پس معلوم می‌شود که دادگاه تجدید نظر نیز در مواقعی می‌تواند به ادعای اعسار از هزینه دادرسی رسیدگی نماید و ماهیتاً نسبت به آن رأی صادر نماید؛ از جمله مقنن بنا به حکم خاصی که در ماده ۵۰۵ قانون مقرر نموده چنانچه فرجام خواسته، رأی دادگاه تجدید نظر باشد رسیدگی به ادعای اعسار از هزینه دادرسی مرحله فرجام با دادگاه تجدید نظر می‌باشد.

این وضعیت و همین حکم خاص نسبت به اعسار از هزینه دادرسی دعاوی که ابتدائاً در دادگاه تجدید نظر مطرح می‌شود نیز ساری و جاری است. لذا در دعاوی اعسار از هزینه دادرسی جلب و ورود ثالث که در مرحله تجدید نظر به صورت ابتدایی مطرح می‌شود دادگاه تجدید نظر بایستی نسبت به آن اظهار نظر نماید و نمی‌توان با حکم کلی ماده ۲۴ قانون، رسیدگی به اعسار از هزینه دادرسی این دعاوی را به دادگاه بدوی محول و واگذار نمود. بنابراین، هر چند در قانون آیین دادرسی مدنی مقنن صراحتاً تکلیف این موضوع را مشخص ننموده و نیاز است که به نحو خاص این موضوع پیش بینی شود می‌توان این موضوع را قاعده ای پذیرفت که با توجه به حکم مقرر در ماده ۵۰۵ قانون در دعاوی ای که دادگاه تجدید نظر به صورت ابتدایی صالح به رسیدگی به آن می‌باشد، مرجع رسیدگی به اعسار از پرداخت هزینه دادرسی این دعاوی همان دادگاه تجدید نظر باشد.

به هر حال، هر چند عقیده مخالف نیز در مورد مرجع صالح برای رسیدگی به ادعای اعسار از پرداخت هزینه دادرسی دعوی طاری ابتدایی مطرح شده در تجدید نظر مبنی بر اینکه در اینگونه دعاوی نیز رسیدگی به ادعای اعسار با دادگاه نخستین می باشد وجود دارد، همانگونه که بیان شد در این موارد رسیدگی به اعسار با دادگاه تجدید نظر خواهد بود؛ زیرا اولاً حتی اگر به موضوع ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی توجه کنیم معلوم می شود که مقنن از دادگاهی که رسیدگی نخستین به دعوی و دادگاهی که ابتدا به موضوع رسیدگی می کند نام برده است و دعوی مورد نظر در این تحقیق نیز دعوی ابتدایی و بدوی می باشد که بنابه تجویز مقنن در مرحله تجدید نظر لیکن به نحو ابتدایی قرار است رسیدگی شود. ثانیاً اگر بپذیریم که در این دعاوی اعسار از هزینه دادرسی بایستی در مرحله بدوی رسیدگی شود و از آنجا که حسب رأی وحدت رویه شماره ۸۲/۷/۲۹-۶۶۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور که بیان داشته رأی اعسار قابلیت تجدید نظر خواهی دارد لازم می آید که دعوی اعسار مزبور در مرحله بدوی و تجدید نظر رسیدگی شود حال آنکه دعوی اصلی مثلاً ورود یا جلب ثالث به صورت یک مرحله ای باشد و این منطقی و موافق اصول نمی باشد. ثالثاً چون دادخواست دعوی مورد نظر مستقیماً به دادگاه تجدید نظر تقدیم می شود و حتی اگر هم در برخی موارد مانند وارد ثالث یا جلب ثالث همزمان با دادخواست تجدید نظر خواهی تقدیم دادگاه بدوی شود از سوی دادگاه بدوی در ماهیت امر اقدامی متصور نیست. لذا اعسار از هزینه دادرسی این گونه دعوی هم که به دادگاه تجدید نظر تقدیم می شود مستلزم رسیدگی توسط همان دادگاه است و نمی توان تصور نمود که دادگاه تجدید نظر رسیدگی به اصل دعوی تجدید نظر خواهی و دعوی ابتدایی مطروحه را متوقف به رسیدگی به اعسار در دادگاه بدوی نماید. (داریوش، ۱۳۹۴، ص ۱۴۳)

مبحث دوم: اعاده دادرسی

طرق عادی شکایت از آرائی که قطعی نشده در قالب تجدید نظر و خواهی است. لیکن اعاده دادرسی یک طریق فوق العاده ای است که حتی پس از قطعیت حکم در جهت جلوگیری از تضییع حقوق معترض پیش بینی شده و به اعاده دادرسی اصلی و تبعی تقسیم می شود.

طواری دادرسی به پدیده هایی گفته میشود که معمولاً بی آنکه انتظار آن رود در ارتباط با دادرسی و در جریان آن ممکن است بروز نماید و معمولاً صدور رای قاطع در دعوا موکول به تصمیم گیری نسبت به آنها می شود. بنابراین از یک سو احتمال بروز طواری متعدد و گوناگون در جریان دادرسی وجود دارد مانند این که در دعوی (الف) علیه (ب) خوانده به صلاحیت دادگاه ایراد می نماید شخص ثالث (به عنوان اصلی) وارد می شود خواهان نسبت به سندی که مورد استناد خوانده قرار گرفته ادعای جعل می نماید و ... از سوی دیگر گرچه بندرت پیش می آید اما این احتمال وجود دارد که در دادرسی، هیچیک از طواری دادرسی رخ ندهد و دادگاه در پی یک دادرسی ساده پرونده را آماده ی صدور رای قاطع دانسته و نسبت به آن اقدام نماید؛ مانند اینکه شخصی به خواسته ی مبلغی به استناد سندی اقامه ی دعوا کند و خوانده در مقام دفاع تنها ادعا نماید تعهدی که در برابر خواهان داشته به سببی ساقط شده، اما دلیلی برای سقوط تعهد اقامه ننماید. در این صورت دادگاه علی القاعده خوانده را محکوم به پرداخت مبلغ مورد مطالبه خواهان می نماید بی آنکه با طواری های روبرو شده باشد همانگونه که دیده می شود. در مثال نخست که دادگاه با طواری رو به رو گردد صدور رأی قاطع در دعوا موکول به این می شود که دادگاه صلاحیت خود را احراز نماید نسبت به ذینفعی و ذیحقی وارد ثالث به نتیجه مشخص برسد و علاوه بر این اصالت و یا معقولیت سند مورد تعرض برای او روشن شود. در نتیجه طواری دادرسی می تواند موجب شود که حسب مورد دادرسی در مرجع دیگری ادامه یابد یا به تأخیر افتد یا پیچیده شود و یا متوقف گردد و حتی زایل شود. (رضازاده، ۱۳۸۸: ۱۰)

در حالی که ماده ۲ قانون اختیارات رئیس قوه قضائیه و ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب به اعاده دادرسی در پرونده مورد اعتراض حکم می کردند و همین موضوع موجب اطاله دادرسی و رسیدگی چندین باره به یک پرونده می شد این بار قانون جدید آئین دادرسی کیفری اجازه داده است تا دیوان عالی کشور با رسیدگی ماهوی به احکامی که از طریق رئیس قوه قضائیه به عنوان خلاف شرع بین به آنها ارجاع شده است حکم قطعی را در خصوص پرونده صادر و آن را برای اجرا ابلاغ کنند

تا دیگر رسیدگی پرونده از ابتدا و در شعب هم عرض صورت نگیرد. البته در تبصره ۳ ماده ۴۷۷ مقاماتی که می‌توانند رئیس قوه قضائیه را از وجود آرای خلاف شرع مطلع کنند، به صورت صریح مشخص شده اند و در این خصوص آمده است در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور دادستان کل کشور رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند. می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یکبار قابل اعمال است؛ مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد، اینک بر اساس تبصره ۳ ماده ۴۷۷ رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان چنانچه در انجام وظایف قانونی خود رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. بنابراین افرادی که تقاضای اعمال ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری را نسبت به آراء قطعی دارند باید از طریق رؤسای کل استان‌هایی که رأی در محاکم آن استان قطعی شده و چنانچه رأی از طریق محاکم نظامی قطعی شده باشد از طریق رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح پی گیری کرده و از مراجعه مستقیم به دیوانعالی کشور خودداری کنند. (معاونت فرهنگی قوه قضائیه، شماره ۱۵۹ ص ۹)

آثار اعاده دادرسی

قابلیت اعاده دادرسی مانع اجرای حکم نیست و به صرف درخواست اعاده دادرسی نسبت به حکم، اجرای آن متوقف نمی‌شود. بر اساس ماده ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی اگر قرار قبولی صادر شود در صورتیکه محکوم به غیر مالی مانند تخریب و قلع بنا باشد اجرای حکم متوقف خواهد شد اما اگر مالی باشد و امکان اخذ تامین و جبران خسارات احتمالی باشد به تشخیص دادگاه از محکوم له، تامین مناسب گرفته می‌شود و اجرای حکم ادامه می‌یابد. البته درخواست اعاده دادرسی دارای اثر انتقالی در محدوده جهت ادعا شده است؛ بدین معنی که دادگاه در صورت فسخ حکم مورد شکایت باید مجدداً نسبت به امور موضوعی و حکمی رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند. البته عملیات اجرایی زمانی متوقف می‌گردد که حکم در حال اجرا باشد ولی در صورتی که حکم قبلاً اجرا شده، دادگاه تا صدور حکم اعاده دادرسی نباید در خصوص وضعیت عملیات اجرایی تصمیم بگیرد. ضمناً باید توجه داشت که دادگاه در این خصوص نباید رأساً اقدام نماید بلکه با تقاضای خواهان اعاده دادرسی، دادگاه دستور توقف اجرای حکم را می‌دهد.

پس از توقف عملیات اجرایی تا معلوم شدن نتیجه قطعی اعاده دادرسی همچنان متوقف می‌ماند مگر اینکه محکوم به مالی باشد و محکوم له درخواست ادامه آن را بنماید که در اینصورت با اخذ تامین عملیات اجرایی ادامه می‌یابد. فرض کنیم در پی طرح دادخواست مطالبه وجهی حکم قطعی صادر و خواننده دعوی که محکوم به پرداخت آن گردیده به جهت جعلی بودن مستند دعوی تقاضای اعاده دادرسی نموده است. بدیهی است اجرای حکم صادره منوط به اخذ تامین مناسبی است که بستگی به نظر دادگاه دارد. در واقع چنانچه عرفاً امکان جبران خسارت احتمالی ناشی از اجرای حکم باشد دادگاه مکلف است ضمن اخذ تامین مناسب مانند بازداشت سند ملکی و یا حسب مورد معرفی ضامن از قبیل تعهد کارمند با تکیه بر فیش حقوقی وی اجرای حکم را ادامه دهد. در واقع چنانچه عرفاً امکان جبران خسارت احتمالی ناشی از اجرای حکم باشد دادگاه مکلف است ضمن اخذ تامین مناسب مانند بازداشت سند ملکی و یا حسب مورد معرفی ضامن از قبیل تعهد کارمند با تکیه بر فیش حقوقی وی، اجرای حکم را ادامه دهد. (معاونت فرهنگی قوه قضائیه، شماره ۱۵۹، ص ۴)

بند اول: مرجع اعاده دادرسی

در اعاده دادرسی حقوقی دادخواست اعاده به دادگاه صادر کننده حکم قطعی تقدیم می‌گردد. چنانچه رأی دادگاه بدوی به علت عدم تجدید نظر خواهی یا عدم تجدید نظر خواهی در موعد، قطعی گردد مرجع تقدیم دادخواست اعاده همین دادگاه خواهد بود ولی چنانچه از حکم دادگاه بدوی تجدید نظر خواهی شود و این مرجع (مرجع تجدید نظر) وارد رسیدگی ماهوی گردد، دادخواست اعاده اصلی به همین مرجع تقدیم می‌گردد. در این خصوص تفاوتی نمی‌کند که رأی دادگاه تجدید نظر در تایید یا

رد حکم دادگاه بدوی باشد. چنانچه از رأی بدوی تجدید نظر خواهی شود مرجع بدوی مکلف است پرونده را جهت اظهار نظر به دادگاه تجدید نظر ارسال نماید حتی اگر اعتقاد به عدم امکان تجدید نظر خواهی داشته باشد. (آیین دادرسی مدنی ۱۳۹۸ دانستنی‌های حقوقی)

بند دوم: چگونگی اجرای حکم مورد درخواست اعاده دادرسی

قابلیت اعاده دادرسی و حتی صرف درخواست اعاده دادرسی مانع از اجرای حکم نیست. در صورتی که قرار قبولی درخواست اعاده دادرسی صادر شود از آنجاییکه با تشخیص دادگاه علایمی مبنی بر نادرست بودن حکم وجود دارد و اجرای آن ممکن است خساراتی را برای متقاضی اعاده دادرسی ایجاد کند. بنابراین در مواردی که جبران این خسارت ناممکن است اجرای حکم متوقف می‌شود. با توجه به ماده ۴۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی با صدور قرار قبولی اعاده دادرسی اصل بر توقف عملیات اجرایی حکم است؛ مگر اینکه محکوم به مالی باشد و محکوم له تأمین مناسبی برای اجرای حکم بدهد. البته عملیات اجرایی زمانی متوقف می‌شود که حکم در حال اجرا باشد اما در صورتی که حکم قبلاً اجرا شده بود دادگاه تا صدور حکم اعاده دادرسی، نباید در خصوص اعاده وضعیت عملیات اجرایی تصمیم بگیرد. باید توجه داشت که دادگاه در این خصوص نباید رأساً اقدام کند بلکه با تقاضای خواهان اعاده دادرسی دادگاه دستور توقف اجرای حکم را می‌دهد. پس از توقف عملیات اجرایی تا معلوم شدن نتیجه قطعی اعاده دادرسی همچنان متوقف می‌ماند مگر اینکه محکوم به مالی باشد و محکوم له درخواست ادامه آن را مطرح کند که در این صورت با اخذ تأمین عملیات اجرایی ادامه می‌یابد. (سایت تابناک، ۱۳۹۷)

نتیجه‌گیری

طواری دادرسی، حوادثی هستند که در جریان دادرسی رخ می‌دهد و آن را تحت تأثیر خود قرار داده و بعضاً از سیر طبیعی خود خارج می‌کند. پیداست که باید در مقررات مربوط به آیین دادرسی به این واقعیت توجه شود و پیش‌بینی‌های لازم برای احقاق حقوق همه اطراف که ممکن است در موضوع یا در دعوای واحد، مدعی حقی باشند به عمل آید. برخی از این طواری مربوط به تدابیر احتیاطی است که قانون‌گذار جهت حفظ حقوق احتمالی اصحاب دعوی و جلوگیری از تضییع آن مقرر نموده است؛ نظیر تأمین دلیل تأمین خواسته و دستور موقت، برخی طواری دادرسی نیز ناظر به ادله اثبات دعوی بوده و برخی دیگر نیز ناظر به موارد تأخیر جریان دادرسی است که این موضوعات از بحث ما خارج است. اما مهمترین طواری دادرسی که جریان دادرسی را تحت تأثیر قرار داده و روند آن را مختل می‌کند، طرح دعوای طاری ضمن رسیدگی به دعوای اصلی می‌باشند؛ از طرف دیگر طواری که باعث توقف و زوال دادرسی می‌شوند نیز ممکن است در ضمن رسیدگی به دعوای اصلی حادث شود. دعوای طاری به پنج قسم تقسیم می‌شوند دعوای اضافی دعوای مرتبط تقابل ورود ثالث جلب ثالث که از این پنج قسم دو دعوای اضافی و تقابل به عنوان طواری ناشی از تغییر در دعوا و قسم دیگر، یعنی دعوای ورود و جلب ثالث به عنوان طواری ناشی از تغییر در اصحاب دعوا و در دعوای مرتبط از آن جا که صلاحیت دادگاه‌ها و ارجاع دعوای شعب مختلف یک دادگاه موجب می‌گردد تا دعوای مرتبط در یک شعبه رسیدگی نشده و این موضوع باعث صدور آرا معارض توسط دادگاه‌ها خواهد شد لذا موادی از قانون آیین دادرسی مدنی به حل این مشکل اختصاص یافته که کافی به نظر نمی‌رسید.

در مورد شمول قواعد دعوای طاری مورد نظر قانونگذار در مرحله تجدید نظر می‌توان گفت: دادرسی عادلانه و قضای شایسته وجود مراحل مختلف دادرسی در هر نظام حقوقی مترقی را توجیه و وضع قواعد مربوط به طرح دعوای در هر کدام از مراحل دادرسی و پیش‌بینی طرح برخی از دعوای طاری در مرحله تجدید نظر که بتواند ماهیتاً و به صورت ابتدایی و به عنوان استثنا بر اصول و قواعدی از جمله منع ادعای جدید در مرحله تجدید نظر منع دخالت اشخاصی غیر از طرفین دعوی بدوی در مرحله مزبور دو درجه ای بودن رسیدگی ماهیتی به هر دعوی و همچنین ممنوعیت رسیدگی به دعوایی که در مرحله نخستین رسیدگی ماهوی نشده در این جهت و به منظور رسیدن به اهداف فوق می‌باشد. دادگاه تجدید نظر و دادرسان این دادگاه فقط در حدودی که در مرحله بدوی رسیدگی شده و ماهیتاً مورد حکم قرار گرفته می‌توانند وارد شوند و نمی‌توانند فراتر از آن قدم گذارند. لیکن به تجویز قانونگذار گاهی از این اصول و قواعد عدول شده و دعوای بدوی در مرحله تجدید نظر را قابل طرح

دانسته است. طرح برخی دعاوی طاری مصداق دعاوی مذکور می‌باشد. البته دعاوی دیگری همچون اعتراض ثالث به رأی قطعی و شکایت و ابطال رأی داور هم می‌تواند از مصادیقی دیگر باشد.

طرح نخستین دعاوی مدنظر در دادگاه تجدید نظر موجب تأثیر پذیری متقابل این دعاوی و طواری آن با دعاوی اصلی مطروحه در برخی جهات می‌شود که این تأثیر پذیری یا به جهت ارتباط و وحدت منشأ و رسیدگی تو امان و تأثیر حکم هر کدام بر دیگری و یا به علت عالی بودن مرجع تجدید نظر در رسیدگی‌های مزبور و یا نهایتاً حکم قانونگذار و تجویز قانون می‌باشد.

مرحله تجدید نظر یکی از مراحل دادرسی است که نهایت آن صدور رأی مقتضی می‌باشد. این مرحله نیز همانند مرحله بدوی ظرف زمانی متعارفی را در بر می‌گیرد و به منظور دادرسی عادلانه باید مقررات مربوط به تجميع دعاوی و طرح دعاوی مرتبط در این دادگاه نیز همانند مرجع بدوی عمل شود و دادگاه تجدید نظر نمی‌تواند این مقررات را در خصوص موارد مذکور نادیده بگیرد و به هر عنوان از رسیدگی به دعاوی ای که با شرایط قانونی و طبق قواعد آیین دادرسی در این مرحله طرح شده است. سرباز زند و اظهار نظر نکند. لازم است نظریه ای کلی در خصوص امکان طرح دعاوی طاری در مرحله تجدید نظر ارایه شود. برای اقامه دعاوی طاری در مرحله تجدید نظر نه تنها ارتباط کامل میان دعاوی طاری با دعاوی اصلی شرط است. موضوع دعاوی طاری باید از اموری باشد که بموجب ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م. ادعای جدید محسوب نمی‌شود. با توجه به پراکندگی و تعدد مقررات و قواعد مربوط به طرح برخی دعاوی که ابتدا به ساکن می‌تواند در تجدید نظر مطرح شود و اینکه ظاهر و اصل بر عدم پذیرش دعاوی بدوی در تجدید نظر است، نیاز است قواعدی اختصاصی و در فصلی از آیین دادرسی مدنی به بیان مقررات مربوطه به این موضوع پرداخته شود به نحوی که ابهامات موجود در مورد مبانی ماهیت ضوابط طرح این دعاوی، قلمرو حاکمیت و شیوه دادرسی آن در این مرحله از دادرسی را برطرف سازد.

قانونگذار در خصوص پذیرش اولین و مهمترین اثر این اصل که همان تجدید نظر پذیری آراء بوده، دچار تردید نامعقول گشته و در عین بیان اینکه اصل بر قطعیت آراء است موارد تجدید نظر پذیری آراء را توسعه و به نحو تخصیص اکثر رسانده و از آنجا که احکام صادره دادگاه ها تا آنجا که ممکن است، باید با واقع منطبق و صحیح باشد و برای رسیدن به این مقصود نیاز است که برای هر دعوی دو مرحله رسیدگی در نظر گرفته شود و از سویی لازمه رسیدگی عادلانه آن است که دادرسی در زمان معقول و متعارف انجام شود.

منابع

الف) کتب

- 1- زراعت، عباس، 1384، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، نشر خط سوم، چاپ سوم.
- 2- شمس، عبدالله، ۱۳۸۶، آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته جلد سوم انتشارات دراک، تهران.
- 3- فلاح، محمدرضا، ۱۳۸۹، دستور موقت دادرسی فوری در قانون و رویه قضایی، انتشارات جنگل جاودانه، تهران.
- 4- کریمی، عباس، 1377، آیین دادرسی مدنی تهران انتشارات مجد، چاپ اول.
- 5- متین دفتری، احمد، ۱۳۸۸، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد اول، انتشارات مجد، تهران.
- 6- مدنی، سیدجلال الدین؛ ۱۳۷۵، آیین دادرسی مدنی، انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، جلد دوم.
- 7- معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷، رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه‌های عمومی حقوقی، ج ۱، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.
- 8- مقصودپور، رسول، ۱۳۹۱، دعوای طاری و شرایط اقامه آن، انتشارات مجد، چاپ دوم.
- 9- واحدی، قدرت الله، ۱۳۸۶، آیین دادرسی مدنی، جلد سوم، انتشارات میزان، چاپ چهارم.

ب) مقالات و مجلات

- 10- حسن زاده، مهدی، ۱۳۹۰، دعوای متقابل و جلب شخص ثالث در واخواهی و تجدیدنظر، حقوق اسلامی، سال هشتم، شماره ۳۱.
- 11- حسینی، سیدمحمد، ۱۳۸۰، مداخله شخص ثالث در دادرسی، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۳۶..
- 12- شکوهی زاده، رضا و عربیان، اصغر، ۱۳۹۷، دعوای طاری در مرحله تجدیدنظر، دوره ۱۵، شماره ۲.
- 13- غمامی، مجید، ۱۳۸۳، دعوی متقابل، تهران: مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۶.
- 14- واحدی، جواد، ۱۳۷۰، دعوای متقابل، مجله حقوقی و قضایی دادگستری، شماره ۲.

ج) پایان‌نامه‌ها

- 15- باقری، سکینه، ۱۳۸۹، بررسی شرایط اقامه‌ی دعوا، دانشگاه بوعلی سینا همدان، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی.
- 16- رضازاده، محمد، ۱۳۸۸، اثر تغییر خواسته و اصحاب دعوا در طواری دادرسی، پایان‌نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته حقوق خصوصی

Analyzing the process of proceedings in the appeal stage

First Author Seyedeh Marzieh Hoseini Kordi

Master's degree in private law, Islamic Azad University, Qaimshahr
branch

1-1- Abstract

The appeal stage is one of the stages of the proceedings, the final of which is the issuing of an appropriate decision. This stage, like the first stage, includes a conventional period of time, and in order to have a fair trial, the provisions related to the collection of claims and the filing of related claims in this court should be implemented in the same way as the first instance authority, and the appeals court cannot apply these regulations in to ignore the above-mentioned cases and in any case, to handle the lawsuits that have been filed with legal conditions and according to the rules of procedure at this stage. Refuse to comment. It is necessary to present a general theory regarding the possibility of filing vague claims in the appeal stage. In order to file an ad hoc lawsuit at the appeal stage, not only is there a complete connection between the ad hoc lawsuit and the main lawsuit. The subject of the dispute should be one of the matters that are not considered a new claim. Due to the dispersion and multiplicity of regulations and rules related to the filing of some claims that can be brought to the resident first in the appeal and that the appearance and principle is not to accept the primary claims in the appeal, there is a need for specific rules and in a chapter of the ritual. Civil proceedings should be addressed to state the relevant provisions on this issue in such a way as to clear the existing ambiguities regarding the basics of the nature of the rules for filing these lawsuits, the jurisdiction and the method of its proceedings at this stage of the proceedings. In the present article, a descriptive-analytical study of the process of proceedings in the appeal stage has been done.

Keywords: Proceedings, appeals, civil litigation, civil procedure.